

کمال انسان از دیدگاه مآصدرا و بررسی میزان هماهنگی آن با آموزه‌های قرآن کریم

محمود خیراللهی*

چکیده

مهم‌ترین اصل در حوزه معرفت و شناخت، تبیین کمال انسان است. حکمت وجودی در انسان، ژرف‌تر از حکمت خلقت در سایر موجودات است؛ چراکه انسان وجود جامع و فراگیری است نسبت به آنچه در عالم ملک و ملکوت می‌گذرد. انسان عصاره لوح محفوظ و صراط مستقیم بین بهشت و دوزخ است. بعد ملکوتی انسان سرّی است از اسرار الهی و ظهوری است از خلافت الهی که به حکم مظهریت «الظاهر و الباطن»، می‌تواند در عالم ملک و ملکوت، تصرف نماید.

این نوشتار در پی آن است که کمال انسان را از منظر مآصدرا بررسی نموده، میزان هماهنگی دیدگاه ایشان را با قرآن کریم ارزیابی کند. با بررسی اجمالی دامنه کمال انسان، انگیزش بیشتری پیدا کرده، در کمال و سعادت خویش، گام‌های استوارتری خواهیم برداشت.

کلیدواژه‌ها: قرآن، مآصدرا، نفس، عقل، کمال، نظام، آفرینش.

مقدمه

شیء با آن تمام خواهد بود، یا از نظر ماهیت که کمال اول است؛ مثل حیوانیت و ناطقیت، و یا از نظر صفت که کمال دوم است؛ مانند شجاعت در انسان.»^(۳) ناگفته نماند که «تمام» و «کمال» با هم متفاوتند. «کمال» بیانگر جهت عمودی و تمام بیانگر جهت افقی یک شیء است. برخی «تمام» را در کمیات و «کمال» را در کیفیات دانسته‌اند. به همین دلیل، کمال را بعد از تمام، می‌دانند.^(۴)

کمال در انسان کیف نفسانی بوده و روح انسان سرّی از اسرار ملکوت است. تجرد روح انسان به نوعی آن را از بدن مادی استقلال وجودی بخشیده است. روح انسان دارای وحدت جمعی است و از قوای گوناگون و متضادی برخوردار است که هر کدام از آنها یکی از ارکان شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد.

کمال انسان در پرتو شناخت نظری و عملی شکوفا می‌شود، و معرفت یقینی در این زمینه نقش بارزی ایفا می‌کند؛ همچنان‌که جلای قلب در معرفت انسان و به ویژه در معرفت ربوبی، تأثیر بسزایی دارد. انسانیت ما امانتدار خدا و انسان تجلی ذات حق تعالی است، و همچنان‌که برای حضرت احدیت نهایتی متصور نیست، برای کمال انسان نیز نمی‌توان نهایتی پیش‌بینی کرد. بدین‌روی و با ژرفایی که در کمال انسان مشاهده می‌شود و با توجه به جایگاه انسان در جهان هستی، بجاست با همت بلند و با عزمی راسخ، شب از روز شناسیم و از هر مطلع و مشرع برای صعود به قله‌های کمال استفاده کنیم.

کمال انسان از دیرباز، مورد توجه خردورزان بوده و بلکه رویکرد هر صاحب فکر فرزانه‌ای به این نکته است که انسان برای چه آفریده شده؟ چه عاملی در

تعریف «کمال» در انسان برخلاف دیگر موجودات، از دشواری و پیچیدگی خاصی برخوردار است. کمال یک قطعه سنگ در رنگ، ظرافت و صلابت آن است. کمال یک درخت در به بار نشستن و میوه خوش‌طعم و گوارای آن است. کمال زنبور عسل در آن است که از شهد گل‌های معطر بمکد و عسل شیرین و گوارا فراآورد. کمال یک فرشته در مقام معلوم و حد و مرز مشخصی است که خدای سبحان در سرشت او نهاده است.

اما کمال انسان در چیست؟ در پاسخ به این پرسش، نخست باید به پرسش‌های دیگری به عنوان پیش‌فرض در معنای کمال پرداخت؛ همانند آنکه آیا کمال، مطلق است یا نسبی؟ حد و مرز مشخصی دارد یا بی‌نهایت است؟ کمال دنیوی کدام است و کمال اخروی در چیست؟ هدف نهایی در کمال چیست؟ برترین نوع کمال کدام است؟ آیا کمال انسان فقط ارادی است یا سرمایه‌های ذاتی را هم شامل می‌شود؟ آیا در برزخ و قیامت نیز کمال ادامه دارد؟ این پرسش‌ها و نظایر آن عقل را مبهوت و اندیشمندان را حیران ساخته است.

با این وصف، برای روشن شدن کمال در انسان، در اینجا به چند تعریف درباره کمال اشاره می‌شود: محقق طوسی در تعریف «کمال» می‌نویسد: «وقتی موجودی به ویژگی درخور شأن خویش نایل گردد در حقیقت، به کمال لایق خود رسیده است.»^(۱)

لایب نیتس چنین می‌گوید: «کمال انسان در این است که بیشترین اندازه کثرت، در حد اکثر وحدت مندرج باشد.»^(۲)

ملاصدرا می‌نویسد: «کمال آن چیزی است که

صاحب نظران در حوزه «اخلاق»، کمال انسان را در رشد عقلانی و فضایل و ملکات اخلاقی می‌دانند.^(۱۱) ابن عربی از انسان کامل به عنوان مظهر جمیع اسمای الهی یاد می‌کند و او را آیینۀ تمام‌نمای حق می‌داند.^(۱۲) در آیین کنفوسیوس (۴۷۹-۵۵۱ ق.م)، از انسان کامل به عنوان «انسان آزاده» یاد می‌شود. کمال در آیین بودا، وصول به «نیروانا» است.^(۱۳) افلاطون از انسان کامل به عنوان «فیلسوف» یاد می‌کند^(۱۴) و ارسطو از انسان کامل به عنوان «انسان بزرگوار یا فرزانه» یاد می‌نماید.^(۱۵)

کمال در قرآن

۱. تصویر قرآن از انسان

از دیدگاه قرآن، وجود انسان از دو بعد مجرد و مادی، جسمانی و رحمانی تشکیل شده است. قرآن مجید انسان را دارای عقل، قدرت بیان و قلم معرفی می‌کند: ﴿وَجَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ (نحل: ۷۸)؛ ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (الرحمن: ۴)؛ ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ (علق: ۴).

قرآن کریم از یک سو، انسان را موجودی با کرامت و فراتر از فرشتگان معرفی می‌کند: ﴿فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص: ۷۲) و از سوی دیگر، او را از هر حیوانی پست‌تر خوانده است: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (تین: ۵)^(۱۶) او در صورت نیل به کمال مطلوب، از اولیاء الله شناخته خواهد شد: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس: ۶۲) نیز انسان را درخت بالنده‌ای معرفی می‌کند که پیوسته و در هر حال، می‌تواند میوه‌های گوارا و شیرینی به بار آورد: ﴿تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ (ابراهم: ۲۵).

رشد شخصیت او مؤثر است؟ و کمال او در چیست؟ این موضوع در صدر کتب آسمانی قرار گرفته است.^(۵) در کتب اخلاقی،^(۶) فلسفی و کلامی^(۷) و همچنین کتب عرفانی^(۸) نیز محور گفت‌وگوهای گرم و پرشور است. در علوم معاصر نیز کمال‌گرایی و رشد اجتماعی از ارکان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. دیدگاه‌های مختلفی درباره «کمال» انسان مطرح گشته و بر همین اساس، در زمینه «انسان کامل» نیز نظرات گوناگونی ارائه شده است. مَلَّاصِدْرَا، که یکی از نوابع و صاحب نظران برجسته در علوم انسانی است، در کتب فلسفی و عرفانی خویش، به این موضوع توجه وافر نموده و در این زمینه، نظرات ارزشمندی مطرح ساخته است.

بررسی دیدگاه مَلَّاصِدْرَا در این باره و مقایسه آن با قرآن از اهمیت شایانی برخوردار بوده و رهیافتی است که به رمزگشایی فراوانی منجر خواهد شد. افزون بر آن، در این نوشتار، پراکنده‌های فراوانی از دیدگاه‌های مَلَّاصِدْرَا یکجا گرد آمده است.

دیدگاه‌ها درباره کمال انسان

گروهی در حوزه تعریف و شناخت انسان، به اصالت فرد‌گرایی دارند و کمال او را در خوشی و آسایش فردی می‌دانند. گروهی به اصالت جمع‌گرایی دارند و کمال انسان را در خوشی و آسایش جمعی انسان می‌دانند. بسیاری از فلاسفه کمال انسان را به رشد عقلانی از طریق علم و تعقل می‌دانند: «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی.»^(۹)

بسیاری از عرفا کمال انسان را در بعد نظری، مرتبه‌والای کشف و شهود و وحدت وجود دانسته و در بعد عملی، نیل به مراتب والای فنای فی‌الله می‌دانند.^(۱۰)

۲. هدف آفرینش

از دیدگاه قرآن، خدای سبحان بر اساس حکمت خود، نظام هستی را هدفمند آفریده و سایر موجودات را در تسخیر انسان قرار داده است. انسان عبث و بیهوده نیست و سرگردان به حال خود رها نشده: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ (قیامت: ۳۶).
قرآن مجید برای آفرینش انسان، اهداف گوناگونی بیان نموده است؛ برخی از این اهداف ابزاری است و برخی ذاتی. اهداف ابزاری عبارت است از: عمران، عبادت، معرفت و آزمایش. این اهداف ابزاری است و نه برای خود، بلکه برای رسیدن به اهداف والا تر، تا آنجا که می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ (هود: ۱۱۹)^(۱۷) که نیل به رحمت الهی، خود هدف ذاتی است: چرا که فراتر از این هدفی وجود ندارد. اینجا دار وصال و منزل مقصود است.

۳. کمال انسان

به اجمال، باید گفت: هدف از آفرینش، کمال و رشد شخصیت انسان است. پیامبر ﷺ می فرماید: به هرکس در راستای هدف و غرضی که برای آن آفریده شده، اسباب و ابزار لازم داده شده است.^(۱۸) وقتی درباره روایت یادشده از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد، حضرت فرمودند: «خدای سبحان جن و انس را آفرید تا او را بندگی کنند و نیافرید تا او را نافرمانی کنند. خود فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. بنابراین، زمینه رشد و کمال برای هر کسی میسر گشته است؛ «فیسر كل لما خلق له.» پس وای بر کسی که راهی را برگزیند که او را از هدف دور سازد، «فویل لمن استحَبَّ العمى على الهدى.»^(۱۹)

۴. شرایط کمال

شرایط کمال در ابعاد گوناگون عقلی، قلبی، جوارحی و اخلاقی مطرح است. قرآن حکیم درباره کمال عقلی می فرماید: آنچه روح و جان انسان را جلا می بخشد و آن را شکوفا می سازد علم و معرفت انسان است. در بعد قلبی نیز قرآن مجید گرایش های اعتقادی و ایمان را در مسیر کمال انسان می داند: ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ (طه: ۷۵) در جای دیگر، ایمان را عین کمال دانسته، می فرماید: ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۶۳)
از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «ایها العالم، اخبرنی أی الاعمال افضل عندالله؟ قال: «ما لا يقبل الله شيئا الا به.» قلت: و ما هو؟ قال: «الایمان بالله الذی لا اله الا هو اعلى الاعمال درجة و اشرفها منزلة.»^(۲۰)
در بعد جوارحی و رفتار نیز قرآن کریم می فرماید: انسان با عمل صالح، هم به زندگی پاک دست می یابد و دنیا را به کام خود شیرین و گوارا خواهد ساخت: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷) و هم در زندگی به عالی ترین درجه خواهد رسید: ﴿فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ (طه: ۷۵).
قرآن حکیم این نکته را در جای دیگر، به صورت بدیع و ظریفی مطرح نموده که اعتقاد پاک مایه صعود و تعالی انسان به سوی خداست، و عمل صالح این اعتقاد پاک را رفعت می بخشد: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر: ۱۰)^(۲۱)
از دیدگاه قرآن، کسی که درصدد کمال و رشد خویش برآمده افزون بر عبادت، علم و عمل، ملکات اخلاقی را باید در خود شکوفا سازد. چه زیباست که قرآن پیوسته تزکیه نفس و ارزش های اخلاقی را در کنار علم و آگاهی مطرح می فرماید: ﴿وَيُزَكِّهِمْ

فَابِينَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. ﴿۳۳﴾

قرآن کریم انسان کامل را کسی می‌داند که از آزمون‌های بزرگ و دشوار الهی پیروز و سرافراز به در آید تا به مقام امامت نایل شود؛ «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴) انسان فرزانه‌ای که آنچه‌ان کمالات و ارزش‌ها در سیمایش بدرخشد تا مقتدای متقین قرار گیرد؛ «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان: ۷۴) از دیدگاه قرآن، انسان کامل فرهیخته‌ای است که در ارزش‌ها و کمالات، گوی سبقت را از دیگران ربوده است، به گونه‌ای که اولین و آخرین غبطه جایگاه و مرتبه وجودی او را می‌خورند؛ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقع: ۱۰-۱۱) انسان کامل قرآن اهل ریاضت و صیام و قیام است؛ شب طولانی را با خواب خویش کوتاه نمی‌کند، بلکه با شب زنده‌داری و ریاضت، به عبادت و مشاهده وجه کریم پروردگار می‌پردازد تا در ساحت ربوبی، به «مقام محمود» نایل آید؛ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء: ۷۹) انسان کامل قرآن از چنان منزلت و مکانتی والا برخوردار است که در آسمان‌ها بر بال فرشتگان به معراج برده می‌شود؛ «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم: ۸-۹)

مقایسه و تطبیق

در اینجا، سخن از مقایسه گفتار مآصدرا با مبانی قرآن کریم و احیاناً برخی از متون اسلامی است. دیدگاه‌های مآصدرا در بسیاری از موارد برگرفته از آیات قرآن است. او گاهی با صراحت، به خود آیه استشهاد می‌کند. در این بخش، اختلافی بین نظرات او با قرآن نیست، ولی در مواردی نقطه نظرهای او با قرآن

وَيُعَلِّمُهُمُ ﴿ جمعه: ۲) و یا «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره: ۱۲۹) انبیای الهی همواره به دو اصل مهم توجه داشتند: یکی تعلیم و تعالی فرهنگ، و دیگری تزکیه و تجلی بخشیدن به روح و جان انسان از طریق اخلاق و فضیلت.

۵. انسان کامل در قرآن

انسان کامل در قرآن، با عناوینی همچون «خليفة الله»، (۲۲) «امام»، (۲۳)، «امت»، (۲۴) «امین»، (۲۵) «مکین»، (۲۶) «اسوه»، (۲۷)، «مقرب»، (۲۸) و دارای «مقام محمود»، (۲۹) مطرح گشته است. او مظهر جامع اسما و صفات الهی است و این خلافت نه تنها در زمین، بلکه در آسمان نیز مطرح است. (۳۰)

انسان کامل تنها آفریده‌ای است که چرخ عالم وجود، از آغاز تا فرجام، بر قطب وجود او می‌چرخد و آفرینش را جز او مقصود نیست؛ چراکه انسان کامل روح عالم است و عالم جسد او؛ همچنان‌که جسد، هم از روح زنده است و هم مورد تصرف روح، عالم نیز هم زنده به انسان کامل است و هم مورد تصرف او؛ چراکه او خلیفه خداست و خلیفه با اذن مستخلف در عالم تصرف می‌کند. (۳۱) چنان‌که عبدالرحمن جامی هم می‌نویسد: هر کس به کمال نایل آید به مقام خلافت الهی می‌رسد؛ چراکه خلافت عظمی از آن انسان کامل است؛ همان‌گونه که در جناب آدم ابوالبشر جلوه گر شد. (۳۲)

عبدالکریم جیلانی می‌نویسد: انسان کامل آینه تجلی پروردگار است. خدای سبحان بر خود واجب گردانیده که اسما و صفاتش را جز در ذات انسان کامل متجلی نیند و این است معنای فرموده الهی که: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

متفاوت است. در این مجال نقاط اشتراک و نقاط اختلاف دیدگاه‌های او با قرآن کریم ذکر و ارزیابی می‌شود:

نقاط اشتراک

۱. نفس انسان:

الف. شگفتی وجود انسان: هیچ‌یک از کائنات به اوج طیران و شکوه انسان پر نمی‌کشد. راستی قلّه وجود کدام‌یک به اوج رفعت و بلندای وجود انسان می‌رسد؟ گویا خدای سبحان خواسته است موجودی بیافریند که به وجودش بر فرشتگان، فخر و مباهات نماید و شکوه عظمت و قدرت خود را به نمایش درآورد. ملاحظه فرمایید:

والانسان من جملة الحيوانات اعجب حكمة منها، واكثر دلالة على وجود خالقه وصانعه، لان فيه انموذج جميع ما فى العالمين الملك والملكوت، فالصورة الانسانية هى اعظم آيات الله، وهى اكبر حجته على خلقه، لانه الكتاب الذى كتبه بيده وهى المسجد الجامع الذى بناه بحكمته وهى المختصرة من اللوح المحفوظ وهى الشاهدة على كل غائب والحجة على كل جاهد وهى صراط الله المستقيم، الممدود بين الجنة والجحيم. (۳۴)

در عبارت مزبور، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. همه کائنات، اعم از مجرد و مادی و جماد و گیاه و حیوان بر وجود خالق هستی دلالت دارند، ولی زیبایی و شگفتی هیچ‌یک از آنها همچون انسان نشانگر خالق هستی نیست.

۲. انسان تنها کتابی است که خدا شخصاً به نگارش آن پرداخته است: ﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾ (ص: ۷۵).

۳. انسان تنها موجودی است که خدای سبحان، خود مهندسی وجودش را بر عهده گرفته است. از

این‌رو، انسان نگین آفرینش و مسجد جامع هستی به شمار می‌رود.

۴. از شگفتی‌های وجود انسان، همین بس که صورت انسانیت صراط مستقیم به سوی بهشت برین و دوزخ الیم خواهد بود.

آیات قرآن بیانگر آن است که نشانه‌های قدرت و حکمت الهی را در آیات آفاقی و انفسی می‌توان ردیابی کرد: ﴿سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ (فصلت: ۵۳)؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾ (ذاریات: ۲۰ و ۲۱) در برخی از موارد نیز به اختصار، به آیات آفاقی این‌گونه اشاره می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ (غاشیه: ۱۷-۲۰)

همچنین در قرآن از عظمت و شگفتی روح انسان به طور سرریسته، این‌گونه یاد شده است: امر روح ربّانی و الهی است؛ وجودش و رای عالم طبیعت و نظام مادی است؛ ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء: ۸۵) نیز در آیات فراوان، با عناوین گوناگون، به نفس انسان این‌گونه اشاره شده است: «نفس اماره»، (۳۵) «نفس مسؤله»، (۳۶) «نفس ملهمه»، (۳۷) «نفس لوامه»، (۳۸) و «نفس مطمئنه»، (۳۹)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فمثلت انسانا معجوناً، بطينة الالوان المختلفة، والاشباه المؤتلفة، والاضداد المتعادية، والاخلاط المتباينة، من الحر والبرد، والبله والجمود، والمسائه والسرور.» (۴۰)

در جای دیگر می‌فرماید: «لقد علق بنيات هذا الانسان بضعة هى اعجب ما فيه، وذلك القلب، وذلك ان له مواد من الحكمة واضداد من خلافها.» (۴۱)

افزون بر نکات یادشده، اهمیتی که شناخت

۴. بسیاری از امور دنیوی و هرچه انسان را از خدا غافل گرداند، موهوماتی بیش نیست که انسان را از رسیدن به قله‌های کمال باز می‌دارد.

از دیدگاه قرآن، انسان از چنان قلب و ظرفیتی برخوردار است که می‌تواند به اسرار ملکوت و حقایق پشت پرده راه یابد: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ (اعراف: ۱۸۵) و اگر موانع و حجاب‌ها برطرف شود این استعداد به ظهور خواهد رسید. این همان ملکوتی است که هر کس بدان دست یابد به مرتبه‌ی والای یقین رسیده است.

همچون حضرت ابراهیم علیه السلام که در معراج، به سیر و نظاره در عالم ملکوت پرداخت: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيْكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵) و نظیر آن اسرار ملکوت و حقایق پشت پرده‌ای است که در شب معراج، به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داده شد: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (نجم: ۱۸) همچنین می‌فرماید: اگر به درجه‌ی یقین برسید می‌توانید دوزخ را مشاهده کنید؛ ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ (تکواثر: ۷۵) همچنین قرآن مجید به حقایق و اسرار از سرنوشت ابرار اشاره نموده، می‌فرماید: این مقربان درگاه الهی هستند که می‌توانند آن را مشاهده نمایند؛ ﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (مطففین: ۲۰ و ۲۱). (۴۳)

ج. وحدت جمعی نفس: از منظر مَلَّاصِدْرَا، نفس انسان در عین بساطت، دارای وحدت جمعی است، و افزون بر کمال مادون، از کمال ویژه خود نیز برخوردار است، و در اشتداد این نورانیت، حدّ خاصی ندارد و می‌تواند از آثار گوناگون و حتی متضادی برخوردار باشد.

انّ النفس الانسانية لكونها من سنخ الملكوت، فلها

انسان در جهت خداشناسی دارد این است که سایر موجودات خارج از وجود ما هستند و با علم حصولی به آنها پی می‌بریم، ولی با علم حضوری به خود و نفس خویشتن، از وجود خود آگاه می‌شویم و به طور ملموس‌تر و ژرف‌تر می‌توانیم به نشانه‌های قدرت و عظمت پروردگار پی ببریم.

ب. بعد ملکوتی انسان: روح انسان یکی از اسرار الهی است و از چنان اقتداری برخوردار است که می‌تواند حجاب‌ها را از بیخ و بن برکند و بدون واسطه به مشاهده اسرار هستی بپردازد. مَلَّاصِدْرَا می‌فرماید:

انّ اللطيفة الملكوتية في الانسان، امر رباني و سرّ من اسرار الله، و هي بحسب الفطرة، صالحة لمعرفة حقائق الموجودات، لولا الاحتجاب باحد هذه الامور، التي بعضها عدمية وبعضها وجودية، اعظمها الاشتغال بغير الحق من الصور الموهومة. وفي الحديث عن صاحب هذه الشريعة: «لولا انّ الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لَنظروا الى ملكوت السماء.» (۴۲)

عبارت فوق از اشارات و تنبیهات فراوانی برخوردار است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. روح انسان امری است مجرد، لطیف و نورانی که بدون واسطه به حضرت احدیت منتسب است و از اسرار پیچیده الهی به شمار می‌رود.

۲. خدای سبحان به روح انسان چنان استعدادی بخشیده است که ظرفیت رهیافت به ژرفای ملکوت آسمان‌ها و زمین را خواهد داشت.

۳. اموری از قبیل وساوس شیطانی، خطاها و گناهان، همچون هاله‌هایی ظلمانی قلب انسان را احاطه نموده است و اجازه دریافت حقایق و اسرار هستی را نمی‌دهد.

اسوه‌ای درخشان از خود به یادگار گذاشت: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ (بقره: ۱۲۴)

نمونه بارز دیگر وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است که علاوه بر قدرت اعجاز، در ابعاد فصاحت، بلاغت، حکمت، بصیرت، شجاعت، شرح صدر، سوز دل، آینده‌نگری، قاطعیت و ذکاوت، اسوه است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب: ۳۳)

حضرت علی عليه السلام نیز نبی اکرم ﷺ را این‌گونه معرفی می‌نماید: «سراج لمع ضوئه، وشهاب سطع نوره، وزند برق لمعه، سیرته القصد، وسنته الرشد، وكلامه الفصل، وحكمه العدل» (۴۶)

نیز در قرآن مجید می‌فرماید: همه چیز را در «امام مبین» گرد آوردیم: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (یس: ۱۲) برخی از روایات این آیه را منطبق بر امام علی دانسته‌اند. (۴۷)

د. قوای چهارگانه انسان: نفس انسان از چهار نیرو برخوردار است که برخی با برخی دیگر در تضاد بوده و همین خاستگاه تکامل انسان است.

ان كل انسان بشری باطنه كانه معجون من صفات وقوى بهيمية وبعضها سبعة وبعضها شيطانية وبعضها ملكية. حتى يصدر من البهيمية الشهوة والشرة والحرص والفجور، ومن السبعية الحسد والعداوة، ومن الشيطانية المكر والخديعة ومن الملكية العلم والتنزه. و انما يخلص من ظلمات الثلاثة الاول، بنور الهداية المستفاد من الشرع والعقل. (۴۸)

از عبارت مزبور چنین برداشت می‌شود:

۱. چهار اصل بهیمیت، سبعیت، شیطانیت و ملکیت ارکان اساسی اخلاق انسان را شکل می‌دهد.
۲. انسان معجونی از صفات متضاد است که برخی نورانی و برخی ظلمانی است.

وحدة جمعية هي ظل للوحدة الالهية... فكما انّ النور الشديد يشتمل على مراتب الانوار التي دونه و ليس اشتماله عليها كاشتمال مركب على بسيط ولا كاستلزام اصل لفروع مباينة له، فكذلك الوجود القوي جامع لما في الوجودات الضعيفة من المراتب، فيترتب عليه مع بساطته جميع ما يترتب على كل ما هو دونه من الوجودات مع زيادة، و هكذا يزداد الآثار باشتداد القوة و فضيلة الوجود. (۴۴)

در عبارت فوق، چند نکته قابل توجه است: ۱. با کسب کمالات - بر اساس اتحاد عاقل و معقول - خود نفس انسان، اشتداد در وجود پیدا می‌کند.

۲. نورانیت قوی نفس افزون بر کمالات مادون، کمالات ویژه خود را نیز داراست.

۳. در بین کائنات، تنها موجودی که این ویژگی را دارد، انسان است که یک نفر می‌تواند به تنهایی، کمال یک امت را در خود جای دهد.

۴. همان‌گونه که برای کمالات انسان حد و مرز خاصی نیست، آثار فراوانی نیز از نفس انسان بروز می‌کند که برای آن نیز حدود مرز خاصی تصور نمی‌شود.

ابن عربی نیز این نکته را بدین صورت تأکید کرده است: انسان می‌تواند جامع صفات گوناگون و حتی اضداد باشد؛ چراکه او مظهر صفات و اسمای الهی است: «فيقبل الاتصاف بالاضداد كما قبل الاصل الاتصاف بذلك، كالجليل والجميل و كالظاهر و الباطن والاول والآخر» (۴۵)

این نکته بسیار شریف است و شاهد بارز آن در قرآن، پیامبران عظیم‌الشأن الهی‌اند. برای نمونه، حضرت ابراهیم عليه السلام افزون بر اعجاز، در عرصه‌های گوناگون قدرت بیان، جدال احسن، قاطعیت، شجاعت، سخاوت و ایثار جان و مال و فرزند،

است که نفس انسان استقلال و تجرد خود را باز یابد، به گونه‌ای که به مشاهده امور عقلی و ذوات نورانی منتهی شود. لازم به ذکر است که از این معرفت و شناخت، لذتی به انسان دست می‌دهد که با لذات کدر حسی قابل قیاس نیست.

فسعادة النفس و کمالها هو الوجود الاستقلالی المجرود والتصور للمعقولات والعلم بحقائق الاشياء علی ما هی علیها و مشاهدة الامور العقلية والذوات النورانية، ولا تقاس هذه اللذات الی ما یناله الحس من اللذات المكدره، والمشتبهات الجریمية الدائرة، والمرغوبات الكثيفة الزائلة. (۵۰)

ارزیابی و تحلیل عبارت مذکور بیانگر چند نکته است: ۱. سعادت و کمال انسان در علم به حقایق اشیا و مشاهده امور عقلانی و ذوات نورانی است.

۲. صرف گمان و مفهوم ذهنی کافی نیست؛ بلکه علم به حقایق اشیا به حمل شایع لازم است.

۳. توجه به زرق و برق دنیا و تجملات مادی، انسان را از سعادت لازم و کمال لایق بازمی‌دارد.

۴. شکی نیست که علاوه بر سعادت عقلانی، سعادت و کمال در بعد معنوی و کانون قلب نیز مطرح است؛ همچنان‌که سعادت در بعد جسم و نیز خارج از جسم و جان هم مطرح است.

۵. لذت حاصل از این علم در پی دیگر لذات است، به گونه‌ای که هرگز لذات مادی با آن قابل مقایسه نیست.

نبی اکرم ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام به شناخت حقیقت اشیا اهتمام ویژه‌ای داشتند. از این رو، پیوسته در مقام نیایش، عرضه می‌داشتند: «اللهم ارنی الاشياء كما هی.» (۵۱) قرآن مجید نیز در آیات فراوانی انسان را به علم و معرفت به حقایق اشیا دعوت نموده است: «قُلْ

۳. این چهار نیرو با استحکام و شگفتی، وجود انسان را احاطه کرده است.

۴. تنها راه نجات از صفات ظلمانی، چراغ هدایت شرع و عقل انسان است.

در قرآن مجید، به این چهار نیروی انسان این‌گونه اشاره شده است:

۱. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳)؛

۲. «وَالْكَافِرِينَ الْعَیْظُ» (آل عمران: ۱۳۴)؛ «وَإِذَا مَا عَضُّوْهُا هُمْ یَعْفُرُوْنَ» (شوری: ۳۷)؛ «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ» (مائده: ۳۰)؛

۳. «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (یوسف: ۱۸)؛

۴. قرآن در صدد رشد انسان به کمال و عالم ملکوت است: «یَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ.» (جن: ۲)

حضرت علی علیه السلام در جواب کمیل، که از حقیقت روح و نفس انسانی سؤال کرد، فرمودند: «إِنَّ النَّفْسَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ، وَالْحَسِيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ، وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ، وَالْمَلَكِيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ.» (۴۹)

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عبارت مزبور به چند نکته اشاره نموده‌اند:

۱. گیاهان نیز نفس نباتی دارند.

۲. نفس انسانی خود از دو بعد ناطقه قدسی و ملکی الهی تشکیل شده است.

۳. تا مرحله حیوانیت - حس و غرایز - برای انسان قداستی مطرح نیست. از مرحله عقل و شناخت است که برای انسان ارزش وجودی و شخصیت مطرح می‌شود.

۴. بعد فرشته‌خویی انسان به خدا منتسب است و از همین رو، نسبت به مرحله عقل و معرفت، رتبه عالی‌تری دارد.

ه. وجود استقلالی مجرد: سعادت و کمال در آن

خود را شکوفا ساخته، بلکه باید در هر دو بعد نظری و عملی خود را شکوفا سازد.

۳. غایت کمال در بعد نظری «عقل مستفاد» است؛ همچنانکه در بعد عملی «عدالت» غایت کمال انسان به شمار می‌رود.

آیات قرآن و روایات نیز بیانگر سه نوع عقل برای انسان است: «عقل نظری»، «عقل عملی» و «عقل تجربی».

۱- عقل نظری: در یک سلسله آیات، سخن از اعتقادات و یا نظام هستی و طبیعت است و به عبارت دیگر، سخن از هست‌ها و نیست‌هاست؛ مانند ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (شعراء: ۲۸) و یا ﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (انبیاء: ۶۷) و آیات نظام هستی و طبیعت همانند: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... لَا آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۱۶۴) و یا ﴿كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ لَأُوْلِي النَّهْيِ﴾ (طه: ۵۴)

۲- عقل عملی: در بسیاری از آیات به نکاتی برمی‌خوریم که سخن از خیر و شر و زشتی و زیبایی امور اخلاقی است و به عبارت دیگر، سخن از بایدها و نبایدها در عرصه عمل و زندگی است؛ مانند ۱. زشتی نفاق و دوگانگی عمل و گفتار که قرآن مجید این خط‌مشی را بر خلاف رهیافت عقل و حکمت انسان می‌داند: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۴۴)

۲. اگر خود با عقل و درایت ارزش‌ها و ضدارزش‌ها را درک می‌کردند و یا گوش شنوایی داشتند این‌گونه گرفتار عذاب نمی‌شدند: ﴿قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک: ۱۰)

۳. آیه دیگر بیانگر عدم تعقل زشتی تفرقه و جدایی است، و ارزش وحدت که بنیان هر امتی را

انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (یونس: ۱۰۱)؛ ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (اعراف: ۱۸۵) و گاه با شیوه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخُلُقَ﴾ (عنکبوت: ۲۰)

۲. کمال در پرتو شناخت:

الف. عقل نظری و عملی: فطرت عقلانی انسان دارای دو نوع قضاوت است: یکی داوری در زشتی و زیبایی و دیگری داوری در وجوب، امکان و امتناع در هستی. این حقیقت نشانگر آن است که انسان دارای دو بال معرفت نظری و عملی است و هریک از این دو نیرو مراتبی دارد که از کمال ویژه خود برخوردار است.

فللنفس فی ذاتها قوتان: نظریه و عملیه، و تلک للصدق والکذب و هذه للخیر والشر فی الجزئیات، و تلک للواجب والممكن والممتنع، و هذه للجميل والقیح والمباح. ولکل منهما مراتب استعداد و کمال و حركة الى الکمال. (۵۲)

این‌سینا نیز در عبارت ظریفی به بیان نکته مزبور پرداخته، می‌فرماید:

کمال العالم الکونی أن يحدث منه انسان، و سائر الحيوانات والنباتات يحدث اما لاجله واما لثلا تضيع الماده... و غاية کمال الانسان ان يحصل لقوته النظرية العقل المستفاد، ولقوته العملية العدالة، و ههنا يتختم الشرف فی عالم المواد. (۵۳)

عبارات مزبور بیانگر چند نکته است:

۱. هدف از آفرینش ماده آن است که نبات و حیوان پدیدار گردد، وگرنه ماده بدون هدف گشته، ضایع می‌شد. هدف از آفرینش گیاه و حیوان نیز آن است که انسان پدید آید. هدف از آفرینش انسان نیز رسیدن به اوج کمال است.

۲. انسان کامل کسی نیست که فقط در بعد نظری

ب. معرفت یقینی: کمال واقعی شناخت حقیقت است و انسان کامل بیانگر معارف الهی. از این رو، چنین معارفی برای انسان کامل، باید از روح یقین سرچشمه بگیرد و بدون هیچ شک و تردیدی مورد توجه واقع شود: «هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة و باشروا روح الیقین.» (۵۵)

مَلَّاصِدْرَا می نویسد: «والعارف الحکیم هو بالحقیقة من یعرف الحقائق الالهیة والمعالم الربویة علی الوجه البرهان الیقینی الذی لا یتطرّق الیه وصمة ریب و شک، و ان اختلفت علیه الاحوال و مضت علیه النشآت.» (۵۶) ابن عربی نیز چنین می گوید:

انه للحق بمنزلة انسان العین من العین، الذی یحصل به النظر، و هو الذی یعبر عنه بالبصر. و کما ان انسان العین هو المقصود والاصل من العین، اذ به یكون النظر و مشاهدة عالم الظاهر الذی هو صورة الحق، كذلك الانسان هو المقصود الاول من العالم کله؛ اذ به یظهر الاسرار الالهیة، والمعارف الحقیقیة المقصودة من الخلق، و به یحصل اتصال الاول بالآخر، و بمرتبه یکمل مراتب عالم الباطن والظاهر. (۵۷)

عبارات مزبور بیانگر نکات فراوانی است؛ از جمله: ۱. انسان کامل هدف و غایت آفرینش است؛ همان‌گونه که غرض اصلی از اجزا در چشم انسان، مردمک چشم است.

۲. انسان کامل اسرار الهی و معارف ربوبی را از روی کمال شناخت و با قطع و یقین می داند.

۳. یقین مطلق آن است که در هیچ فراز و نشیبی دست‌خوش شک و تردید قرار نگیرد.

۴. اسرار الهی و حقایق پشت پرده توسط انسان کامل آشکار می گردد.

در سوره «تکواثر» به معرفت یقینی افراد کامل

مستحکم می سازد: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾ (حشر: ۱۴)

۳- عقل تجربی: حضرت علی علیه السلام می فرماید: «التجارب لا تنقضی والعاقل منه فی زیادة.» (۵۴) گرچه می توان «عقل تجربی» را نوعی از عقل نظری دانست که در نهایت، به هست‌ها و نیست‌ها باز می‌گردد، ولی می‌توان بین این دو عقل فرق گذاشت؛ یکی «هست» و «نیست» در نظام هستی و طبیعت است و دیگری «هست» و «نیست» در رویدادهای تاریخی است. آنچه انسان با حواس خویش از آثار گذشتگان می‌یابد در صورتی که با عقل تجربی‌اش به تحلیل و بررسی آن پردازد به تدریج، بر تکامل عقل و فرهیختگی شخصیتش می‌افزاید. رویکرد عقل تجربی در قرآن، به رویدادهای تاریخی است. به موارد ذیل دقت کنید:

الف. آیا در سرنوشت گذشتگان نمی‌اندیشند که آثارشان کانون الهام و عبرت برای خردمندان است؟ ﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ﴾ (طه: ۱۲۸)

ب. مگر شب و روز بر ویرانه‌های شهر زلزله‌زده قوم لوط گذر نمی‌کنید؟ پس چرا تعقل نمی‌کنید؟ ﴿وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (صافات: ۱۳۷-۱۳۸)

ج. در جای دیگر، قرآن به سیر و سیاحت در زمین دعوت نموده و در جست‌وجوی قلب بیدار و گوش شنواست: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ (حج: ۴۶) در سوره دیگر می‌فرماید: ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق: ۳۶-۳۷)

۲. یکی از بازتاب‌های تصفیۀ دل و نورانیت قلب انکشاف ذات و صفات و افعال الهی است.
 ۳. یکی از ویژگی‌های انسان کامل شناخت و معرفت ویژه‌ای است که نسبت به حضرت احدیت پیدا می‌کند.
 ۴. معرفت ربوبی برترین نوع رهیافت و شناختی است که انسان کامل بدان مفتخر گشته است.

شاید رمز این نکته که در قرآن کریم، تعلیم و تزکیه را قرین هم ساخته و در بیشتر موارد، تزکیه مقدم آورده شده، همین نکته باشد که صفای نفس و زدودن زنگار از دل، شرط رهیافت انسان به معارف بلند هستی است: «وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره: ۱۵۱)؛ «وَيُزَكِّيْهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲)؛ «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيْهُمْ» (بقره: ۱۲۹) همچنین قرآن به رابطه معرفت انسان با صفای نفس، این‌گونه اشاره می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۲) و تردیدی نیست که بخش مهمی از معارف انبیای الهی، توحید و شناخت خدای سبحان و معرفت اسما و صفات اوست.
 ۳. در ساحت احدیت:

الف. تفاوت ذاتی افراد و نظام احسن: همچنان‌که افراد بشر در بعد عرضی و اکتسابی متفاوتند، در بعد جوهری و ذاتی نیز گوناگون آفریده شده‌اند. به تعبیر نبی اکرم ﷺ: «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة.» از دیدگاه ملامت‌دار، افراد از حیث لطافت و کدورت و نیز در جهت قرب و بعد از اعتدال، دگرگونی می‌پذیرند و هر روحی مناسبت خود را خواهد داشت. با این وصف، «عنایت» الهی اقتضای نظام احسن و اکمل داشته و جهان را به بهترین وجهی آراسته است. (۵۹)

این‌گونه اشاره می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ.» (نکات: ۷۵) و درباره حضرت ابراهیم عليه السلام می‌فرماید: هدف از معراج او و ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین، افزون بر جهات دیگر، آن بود که وی به معرفت یقینی بدون هیچ شک و تردیدی نایل گردد: «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.» (انعام: ۷۵) درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز قرآن چنین می‌فرماید: هرگز چشم او خطا نرفت و دچار زیاده‌خواهی نشد، که هرچه دید عین واقعیت بود. به راستی که او بزرگ‌ترین نشانه‌های پروردگار خویش را در آن سفر آسمانی مشاهده کرد: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.» (نجم: ۱۷-۱۸)

ج. معرفت ربوبی در پرتو جلای قلب: صفای دل نقش بارزی در معرفت ربوبی ایفا می‌کند؛ همچنان‌که کدورت و زنگار دل حجاب گشته، اجازه نمی‌دهد انسان به مشاهده صفات جلال و جمال حق - آن‌گونه که هست - بپردازد.

و فائده اصلاح القلب و تصفیته و تنویره آن ینکشف له جلال الله - تعالی - فی ذاته و صفاته و افعاله، و یقال لهذا الانکشاف فی عرف اساطین الحکمة والشریعة "معرفه الربوبیة" المسمى بلغة القدماء اليونانیین "اثولوجیا" و یسمى العرفاء بهذه المعرفة حکماء الهیین و علماء ربانیین، و فی لسان الشریعة بالاولیاء والصدیقین. (۵۸)

بیان مزبور چند نکته دربردارد:

۱. از دیدگاه ملامت‌دار، انکشاف ذات و صفات و افعال الهی «معرفه الربوبیه» است، و اصطلاح «اثولوجیا» که حکمای یونان آن را بکار می‌گرفتند به همین معناست.

خدای سبحان در هر چیزی؛
۴. لازمه این علم، نظام احسن است.

قرآن مجید نیز به طور کلی، به زیبایی هر چیز در نظام خلقت اشاره می‌کند: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷) به ویژه تصاویر زیبای انسان را به مشیت خدا نسبت می‌دهد: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» (غافر: ۶۴) با توجه به عنایت الهی، و نبود هیچ بخشی در فیض گسترده خدای سبحان، به این نتیجه می‌رسیم که این هدایت و این زیبایی در خلقت، نظام احسن است و بهتر از این امکان نداشت، و به تعبیر غزالی، «لیس فی الامکان ابداع ممّا کان» (۶۳)

به عبارت دیگر، برای حکیم قابل تصور نیست که چند امر حسن و احسن، زیبا و زیباتر مطرح باشد، ولی بدون هیچ مرجحی، به جای احسن، حسن را برگزیند، با وصف اینکه علم و قدرت هست و هیچ مانع و رادعی هم در کار نیست. چنین کاری بر حکیم قبیح و محال است. بنابراین، وقتی گفته می‌شود «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» معنایش این نیست که هر چیزی را زیبا آفرید، هرچند ممکن است زیباتر از آن هم یافت شود! به همین دلیل، می‌گوییم: از دیدگاه قرآن آنچه وجود دارد نظام احسن است.

ب. لذت جمال الهی: در افق فکری مآصدرا، سه گزینه مطرح است: لذات دنیوی، حور و قصور اخروی، و رضوان الهی. از منظر او، منت جسمیم و فضل عظیم آن است که انسان آینه قلب خویش را چنان جلایی بخشد که هیچ اشتغالی بجز رضوان الهی در آن نمودار نباشد. ومن الناس من هو طالب الدنيا الراغبین فی مشتھیاتھا، ومنهم من یرجوا یرجوا یوم الآخرة والمیل الی ما وعدہ اللہ ورسولہ من الجنة و نعیمھا و حورھا و قصورھا، و منهم طالب لتلخیص القلب عن

قد علمت انّ الحکمة هی افضل علم بالمعلومات، واحکم فعل فی المصنوعات، و واجب الوجود یعلم من ذاته کل شیء من الاشیاء بعلمه واسبابه، و یفعل النظام الاتم لغایة حقیقیة یلزمه، فهو بهذا المعنی حکیم فی علمه، محکم فی صنعه وفعله، فهو الحکیم المطلق. و قد علمت انّ هذا العلم بعینه، سبب وجود الاشیاء و ارادة ايجادھا من غیر أن یرکون المنظور الیه فی الایجاد شیء سافل و غرض غیر حاصل فی ذات الفاعل. فهذا معنی «العناية» (۶۰)

تعبیر دلنشین ابن سینا نیز در این باره راه‌گشاست:

فالعناية هی احاطة علم الاول بالکل و بالواجب أن یرکون علیه الکل، حتی یرکون علی احسن النظام... فعلم الاول بکیفیة الصواب فی ترتیب وجود الکل منیع لفیضان الخیر فی الکل. (۶۱)

با دقت نظر در عبارت مآصدرا، به این نتیجه می‌رسیم که ایشان در این باره از برهان «لمّی» استفاده کرده و به بیان چند نکته پرداخته است:

۱. «حکمت» برترین علم به معلومات و محکم‌ترین فعل در مصنوعات است.
 ۲. واجب‌الوجود به سبب علمی که به ذات خویش دارد، هر چیزی را با علم به علل و اسبابش می‌شناسد.
 ۳. بر همین اساس، نظام اتم و اکمل را می‌سازد.
 ۴. هر چیزی را به سبب هدف و غایتی که لازمه آن است، شکل می‌دهد، و منظور از «عنایت» همین است. (۶۲)
- عبارت ابن سینا نیز بیانگر چند نکته است:
۱. احاطه علمی خدای سبحان بر همه اشیا عالم؛
 ۲. هر چیزی قهراً بر اساس همین علم آفریده شده است؛

۳. علم الهی به کیفیت صواب در چگونگی ترتیب هر چیز، منبعی است برای جریان فیض

الشواغل و التوجه التام الى المبدأ الاعلى والاشتياق الى رضوان الله تعالى و ذلك هو الفضل العظيم والامن الجسيم. (۶۴)

عبارت مزبور اشاره دارد که:

۱. اینکه می بینیم مردم در پی لذات محسوس دنیوی اند، دلیل عمده اش فقدان معرفت از لذات برتر است. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (روم: ۷) اگر آنان به باطن دنیا پی می بردند این گونه فریفته دنیا نمی شدند. مگر آنکه انسان در عین آگاهی و معرفت، در سیطره غرایز حیوانی خویش گرفتار باشد که در آن صورت، با وصف معرفت، باز به او اجازه گرایش به مراتب عالی تر و لذت های برتر را نخواهد داد.

۲. برای کسب معرفت و احراز رتبه والاتر، باید به چند امر توجه داشت:

الف. خالی کردن دل از اشتغالات دنیوی؛

ب. توجه تام به ساحت احدیت و مبدأ اعلا؛

ج. پس از تلخیص دل و توجه تام، رویکرد انسان باید اشتیاق شدید به رضوان الهی باشد.

۳. به این رتبه و جایگاه دست پیدا نمی کنند، مگر نخبه های عارفان و نه جهال از سالکان؛

۴. علم ذومراتب است. بدین روی، اشکال «دور» پیش نخواهد آمد که بگوییم: اشتیاق و سلوک الی الله به علم وابسته است و علم نیز وابسته به اشتیاق و سلوک الی الله.

قرآن کریم درباره گرایش اول می فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر: ۳) و درباره گرایش دوم می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» (محمد: ۱۵) و درباره

گرایش سوم می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره: ۲۰۷) و در جای دیگر می فرماید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا» (انعام: ۷۹) همچنین از معصوم نیز نقل شده است: «لا اری الا وجهک ولا اسمع الا صوتک.» (۶۵) اینان با چهره ای بشاش و نورانی در قیامت، به نظاره وجه کریم پروردگار نایل می شوند: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» (قیامت: ۲۲)

ج. مقام صحو بعد المحو: شأن ولی کامل آن است که پس از اقبال به حق و صعود به قله مرتفع، در مقام ادبار قرار گرفته، به مقام «صحو» نزول کند و از مقام «جمع» به «تفصیل» بازگردد و با شرح صدر، به ارشاد خلاق مبادرت ورزد:

الولي الكامل من رجوع بالوجود الحقاني الموهوب

الى الصحو بعد المحو، و عاد الى التفصيل بعد

الجمع، و وسع صدره لغاية الانسراح للحق والخلق،

فاتنصب في مقام الخلافة والتكميل و تنزل الى

المعاشرة مع الخلائق كما قيل في حق

امير المؤمنين (ع): كان فينا كأحدنا، فهذا هو الفضل

العظيم يؤتیه من يشاء من عباده. (۶۶)

در تحلیل این عبارت، به برخی نتایج می رسیم:

۱. برای انسان دو حرکت تکاملی مطرح است: اقبالی صعودی (مقام محو و جمع) و ادباری نزولی (مقام صحو و تفصیل). مقام «اقبالی صعودی» برای تکامل ذاتی خود انسان است و مقام «ادباری نزولی» برای تکمیل غیر.

۲. برخی در همان عالم «محو» می مانند و به عالم «صحو» رجوع نمی کنند؛ ولی رتبه کسانی والاتر است که پس از احراز مقام «محو»، شرح صدر یافته، به عالم «صحو» رجوع نمایند.

مآصدرا در این باره می‌نویسد:

انّ جميع الموجودات له حدّ خاص من قسط الوجود لا يتعداه، وكل له مقام معلوم لا يتجاوزه، وهو له ثابت بالفعل، ليس فيه قوّة الانتقال من طور الى طور، و من كون الى كون. فالفلک في فلکيته، و الملك في ملکيته، والشيطان في شیطنته، والجماد في جماديته، والنسب في نشوه، ونمائه والحيوان في شهوته و غضبه، كل منها في غاية ما له من الكمال، والفعلية والتمام.

و اما الانسان الكامل، ففي كل ما له من الكمالات، بلغ اليه ما بين صرافة القوة و محوضه الفعل، كما هو شأن المتحرك بما هو متحرك... و بالجمله، ليس له مادام الحياة الدنيويه مقام خاص في الوجود لا يتعداه ﴿يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ﴾ (احزاب: ۱۳). (۶۸)

عبارت مزبور بیانگر این حقیقت است که:

۱. به غیر از انسان، سایر موجودات حد و مرز خاصی در کمال دارند که از آن تجاوز نمی‌کنند.
۲. انسان بین قوه صرف و فعلیت محض قرار دارد. بنابراین، مقام خاصی برای طیران انسان و اوج پرواز او نمی‌توان تصور کرد.

آیات تقدیر در قرآن، به طور کلی نشانگر آن است که ماهیت هر چیز پیش‌بینی شده و همراه با طرح و نگرش خاصی بوده است؛ همانند ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان: ۲) و یا ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ (رعد: ۸) و یا ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر: ۴۹) و درباره جمادات بخصوص، چنین آمده است: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ (فصلت: ۱۲) که با توجه به مشاهدات محسوس، بیانگر «وحی تکوینی» است. درباره حیوانات نیز - برای نمونه - می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ (نحل: ۶۸) که با عنایت به زندگی حیوانات، روشن‌گر «وحی غریزی» است.

۳. وقتی انسان صعود کرد و به مرتبه «محو» رسید، به مقام خلافت الهی نایل خواهد شد.

۴. شرح صدر شرط اساسی نیل به مقام محو و صحو به شمار می‌رود.

قرآن کریم می‌فرماید: پیامبران عليهم السلام ابتدا مؤظفند سرمایه‌های و حیانی را از ساحت الهی با قوت جوارحی و جوانحی،^(۶۷) یعنی با همه وجودشان دریافت کنند و سپس مؤظفند رسالت الهی را به امت خویش ابلاغ نمایند: ﴿خُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا﴾ (اعراف: ۱۴۵) نیز از زبان پیامبران عليهم السلام می‌فرماید: به عنوان امینی ناصح و خیرخواه، رسالت پروردگار خویش را به شما ابلاغ می‌کنم: ﴿أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ﴾ (اعراف: ۶۲)

قرآن مجید در راستای حق و معاشرت با خلق، «شرح صدر» را این‌گونه بیان می‌کند: خاستگاه شرح صدری که افراد برای پذیرش اسلام و حقیقت پیدا می‌کنند، نورانیت ویژه‌ای است که خدای سبحان شامل حالشان ساخته است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ﴾ (زمر: ۲۲) و همچنین یکی از درخواست‌های حضرت موسی عليه السلام از خدا برای انجام رسالت خطیر خویش، شرح صدر بود: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (طه: ۲۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از چنین موهبتی برخوردار گردید: ﴿أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (انشراح: ۱)

۴. نهایت کمال در انسان: کمال هر موجودی حدی دارد که از آن تجاوز نمی‌کند، حتی فرشتگان نیز از مقام معلومی برخوردارند؛ همچنان‌که شیطان نیز دارای حدّ خاصی در وجود است. ولی سیر کمالی انسان تا کجاست؟ اصولاً بین قوه و استعداد انسان تا فعلیت تام، پلی به درازای بی‌نهایت کشیده شده است.

وَالْأَرْضِ ﴿ (بقره: ۳۳) اشاره ای حقیقه انسان الذي هو غاية وجود الاكوان و ثمره شجرة الافلاك و الاركان، بل صفوة عالم الامكان. فانّ سلسلة الموجودات... مترتبة فی الترقی من ادنى الوجود و انزل المراتب الى اعلاها، و من الاخص فالأخص الى الاشرف فالأشرف... حتى ينتهي الى ما هبط منه وهو غاية الغايات و نهاية الوجودات - اعنى البارى -

و اقرب الموجودات اليه فى سلسلة العود و الرجوع هم العقلاء الكاملون فى الولاية و المعرفة، سيما النبى الخاتم اشرف البرية - صلوات الله عليه و آله - و هم السابقون علماء و اللاحقون وجوداً كما فى العلة الغائية. فالانسان الكامل حيث ابتدا وجوده من ادنى الاشياء - من تراب و من ماء مهين - و قد أنشأه الله لان ينتهى الى اعلى المقامات، فلا بدّ من مروره على سائر الدرجات عند اداء الامانات. و غاية كل شىء لا يظهر الا عند بلوغ ذلك الشىء الى تلك الغاية. فغاية كل شىء غيب ذلك الشىء، و قد ثبت أنّ الانسان الكامل غاية ما فى الارض و السماء بحسب الاجناس و الدرجات فهو اذن غيب السماوات و الارض، والله عالم به قبل خلقه و بلوغه الى مقام قرب او ادنى. (۶۹)

با تحليل عبارت فوق، نکات ذیل را درمى يابيم:

۱. كسى به مرتبه منيع «انسان كامل» مى رسد كه درجات صعودى را با ادای تعهدها و امانت هايى كه بر دوش دارد يكي پس از ديگرى طى نمايد.
۲. مقرب ترين موجودات در ساحت الهى، عقلای كامل در ولايت و معرفت به شمار مى روند.
۳. مصداق بارز «انسان كامل» و اقرب به ساحت الهى، پیامبر خاتم ﷺ - اشرف البريه - است.
۴. به دليل آنكه هنگام خلقت آدم، غايت آسمانها و زمين، هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته،

همچنين درباره فرشتگان اين گونه اشاره کرده است: ﴿وَمَا مِثْلًا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ (صافات: ۱۶۴)

اما درباره كمال انسان، هيچ گاه به حد خاصى اشاره نكرده، بلكه گاه سخن از درجات عالى انسان است: ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ (طه: ۷۵) و گاه سخن از سبقت در كمالات و قرب الهى است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (واقعه: ۱۰ و ۱۱) و يا در مقابل كسانى كه با شتاب به سوى انحطاط گام برداشته، به پيش مى تازند ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (مائده: ۶۲)، مى فرمايد: چهره هاى صاحب جمال و افراد شايسته، پيوسته در كمالات و نيكي ها رقابت نموده، گوى سبقت را از اقران و امثال خود مى ربيند: ﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ (مؤمنون: ۶۱) يا گاه سخن از مطلق رشد و كمال انسان است: ﴿عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ (كهف: ۲۴) و يا ﴿مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ (كهف: ۶۶) و يا سخن از وجاهت دنيوى و جمال اخروى و درجات عالى قرب الهى به ميان مى آيد: ﴿وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ (آل عمران: ۴۵)

انسان كامل

در دیدگاه مآصدرا، انسان های كامل عقلایی هستند كه در ولايت و معرفت، مراتب عالى را طى نموده، و به اوج كمال نایل گشته باشند. همينان غايت و غيب آسمانها و زمين هستند كه از ذره ای ناچيز شروع نموده و از مرتبه اخس فالأخص به مراتب اشرف فالأشرف صعود مى کنند، تا آنجا كه نزديك ترين مقام را نسبت به غايت الغايات و بارى تعالى پيدا خواهند كرد. به بيان مآصدرا، در اين دیدگاه عنایت كنيد: **يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ «أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ**

اما هنگامی که بدن به استعداد خاصی برسد روح حادث می‌شود و ترکیبشان اتحادی است. (۷۲)

شیخ اشراق نیز می‌گوید: وقتی بدن آماده پذیرش روح شد، نفس انسانی ایجاد می‌شود و به بدن تعلق می‌گیرد. قطب‌الدین شیرازی با افلاطونیان موافق، و مَلَّاصِدْرَا با هر دو دیدگاه مخالف است. (۷۳)

از نظر مَلَّاصِدْرَا، نفس جسمانیة الحدوث است و همراه با بدن به وجود می‌آید. از این منظر، اولین چیزی که در چارچوب نفس شکل می‌گیرد، قوه جسمانی است. سپس صورت طبیعی دست می‌دهد و آن‌گاه نفس با مراتبی که دارد مرحله به مرحله صورت می‌پذیرد.

انَّ لِلنَّفْسِ الْإِنْسَانِيَةِ مَقَامَاتٍ وَدَرَجَاتٍ كَثِيرَةً مِنْ أَوَّلِ تَكْوُنِهِ إِلَى آخِرِ غَايَاتِهَا، وَهِيَ نَشْآتٌ ذَاتِيَّةٌ، وَاطْوَارٌ وَجُودِيَّةٌ، وَهِيَ نَفْسٌ أَوَّلُ النِّشْآتِ التَّعْلِيقِيَّةِ جَوْهَرِ جِسْمَانِيٍّ، ثُمَّ يَنْدَرُجُ شَيْئًا فَشَيْئًا فِي الْإِشْتِدَادِ... فَهِيَ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ وَرُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ. وَأَوَّلُ مَا تَتَكَوَّنُ مِنْ نَشْآتِهَا، قُوَّةٌ جِسْمَانِيَّةٌ، ثُمَّ صُورَةٌ طَبِيعِيَّةٌ، ثُمَّ نَفْسٌ حَسَّاسَةٌ عَلَى مَرَاتِبِهَا، ثُمَّ مَفْكَرَةٌ ذَاكِرَةٌ، ثُمَّ يَحْصُلُ لَهَا الْعَقْلُ النَّظْرِيُّ بَعْدَ الْعَمَلِيِّ عَلَى دَرَجَاتِهِ، مِنْ حَدِّ الْعَقْلِ بِالْقُوَّةِ إِلَى حَدِّ الْعَقْلِ بِالْفِعْلِ وَالْعَقْلِ الْفِعَالِ، وَهُوَ الرُّوحُ الْأَمْرِيُّ الْمُضَافُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي قَوْلِهِ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» وَهُوَ كَائِنٌ فِي عَدَدٍ قَلِيلٍ مِنْ أَفْرَادِ الْبَشَرِ، وَلا يَدُّ فِي حُصُولِهِ مِنْ جَذْبَةِ رَبَّانِيَّةٍ، لَا يَكْفِي فِيهِ الْعَمَلُ وَالْكَسْبُ، كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ: «جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ». (۷۴)

در عبارت مَلَّاصِدْرَا، چند نکته ظریف وجود دارد:

۱. نفس ویژه انسان پیش از بدن وجود نداشته است، بلکه در مصاحبت با بدن به وجود می‌آید.
۲. این تکامل بر اثر «حرکت جوهری» به جسم انسان دست می‌دهد.

ولی خدای سبحان از قبل به آن عالم و آگاه است، این غایت، غیب آسمان‌ها و زمین به شمار می‌رود.

۵. با وصفی که گذشت، «انسان کامل» غایت آسمان‌ها و زمین و غیب‌السموات والارض است. اما «غیب» در آیه مزبور، شامل هر حقیقتی است که در پس پرده غیبت قرار گرفته باشد و «انسان کامل» و اشرف آنان، حضرت ختمی مرتبت ﷺ یکی از مصادیق بارز این غیب به شمار می‌رود، ولی اینکه «غیب‌السموات والارض» را به معنای غایت آسمان و زمین تفسیر نموده، مصداق آن را منحصر در انسان کامل و نبی اکرم ﷺ بدانیم، برخلاف ظاهر و سیاق آیه است و مفسران نیز هیچ‌کدام این‌گونه تفسیر نکرده‌اند. (۷۰)

نقاط اختلاف بین دیدگاه‌ها

۱. جسمانیة الحدوث بودن روح انسان: نفس انسان جوهری است مجرد و کانون اصلی حقیقت و کمال انسان. نفس انسان خاستگاه ارزش و کمال بی‌حد و حصری است که تنها ویژه انسان است. انسان از نظر روح، بسیط و مجرد است، و از نظر جسم، مرکب و مادی. نفس انسان در عین بساطت، دارای مراتب نباتی، حیوانی و ناطقه است. نفس انسان نزدیک‌ترین موجود به نفوس ملکی و عقول عالی است. این نفس با چنین جایگاهی، از دیدگاه مَلَّاصِدْرَا، «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است.

آنچه در این مجال محل بحث است، چگونگی شکل‌گیری روح انسان است. این موضوع اختلافی است. افلاطون بر این باور است که روح پیش از بدن وجود داشته و با شکل‌گیری بدن، از مرتبه خود تنزل کرده، به بدن تعلق می‌گیرد. (۷۱)

از دیدگاه ارسطو، روح پیش از بدن وجود ندارد،

بدن تعلق می‌گیرد؟ پیداست که فرض اول صحیح نیست و ماده تبدیل به مجرد نمی‌شود. بنابراین، نظر حق همان است که گفته شود: وقتی بدن به مرتبه تسویه و اعتدال رسید، روح انسانی توسط خدای متان آفریده می‌شود و به بدن ملحق می‌گردد. قرآن کریم نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ (مؤمن: ۱۴) ظهور این آیه (۷۶) نشانگر آن است که در این مرحله، روحی ایجاد می‌شود و به بدن تعلق می‌گیرد. همچنین در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ (سجده: ۹) (۷۷) که بیانگر آن است که پس از اعتدال و تسویه بدن، روح ایجاد شده، به بدن ملحق می‌شود. ملاصدرا در عبارت مزبور می‌گوید: روح با این کیفیت، در عده معدود و انگشت‌شماری یافت می‌شود. ولی مفسرانی که روح را در این آیه ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ به «روح انسانی» تفسیر نموده‌اند، اجماع مرکب دارند که مطلق روح انسان منظور است و اختصاص به افراد معینی ندارد. (۷۸)

۲. توجیه برهانی نبوت انبیا: پیامبران انسان‌های کامل هستند. مقام شامخ نبوت منصبی است الهی که تشخیص و درک آن از عهده افراد بشر خارج است. خدای حکیم خود شخصاً افرادی را که از چنین رتبه و کمالی برخوردار باشند، مبعوث می‌گرداند، و علاوه بر علم لدنی، استعداد فوق‌العاده و معرفت ویژه و قدرت شگفت اعجاز را در اختیار آنان قرار می‌دهد. ملاصدرا در این باره می‌فرماید: انسان دارای سه قوه «احساس»، «تخیل» و «تعقل» است. آن‌گاه چنین ادامه می‌دهد:

... فکمال التعقل فی الانسان، هو اتصاله بالملأ الاعلی، و مشاهدته ذوات الملائكة المقربین. و کمال القوة المصورة، یودی به الی مشاهدة الاشباه المثالیة، و تلقی المغیبات

۳. خود نفس نیز دارای درجاتی است که با تکامل تدریجی بدان دست می‌یابد.

۴. اولین مرحله معرفت و شناخت انسان، حسی است و سپس انسان رشد فکری پیدا می‌کند تا به مراحل عالی عقل نایل می‌گردد.

۵. عقل نظری نیز خود دارای مراحل به شرح ذیل است: عقل بالقوه، عقل بالفعل و سپس عقل فعال.

۶. اگر این رشد عقلانی دست داد، به مرحله روح ربانی خواهد رسید؛ همان روح مضافی که در آیه ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ بدان اشاره شده است.

۷. این مرتبه از روح نصیب هرکسی نمی‌شود، بلکه معدودی از افراد به این رتبه نایل خواهند آمد.

۸. این مرتبه نه به صرف عمل و کسب، بلکه به توفیق ویژه و جذبه ربانی به دست خواهد آمد.

۹. پس از مرگ، نفس انسان مضمحل نمی‌شود، بلکه همچنان به حیات خویش ادامه خواهد داد.

ملاصدرا با تبیین دیگری می‌نویسد: ماده جسمانی در ذات و جوهر خود کامل شده و دارای درجه‌ای از وجود می‌شود که به حسب آن درجه، غیرمادی و غیرجسمانی است. وی می‌گوید: وجود مادی و مجرد دو حقیقت متباین نیستند، بلکه صدر و ذیل یک حقیقت هستند. موجود مجرد صدرنشین، و موجود مادی در ذیل جای دارد. بر این اساس، دگرگونی و حرکت از ماده شروع می‌شود تا به مرحله‌ای برسد که تجرد نفسانی پیدا کند. خلاصه آنکه اگر تجافی در کار بود، قطعاً می‌بایست از ماده کاسته شود، ولی این حالت ترقی تکامل و اشتداد در وجود است. (۷۵)

نقد: سؤال همچنان باقی است: آن لحظه و آنی که بدن در اثر اشتداد تجرد پیدا می‌کند، آیا همین ماده است که روح مجرد می‌شود، یا روح از جای دیگر آمده، به

۱۰. این کمال تدریجی است و سالیان درازی به طول می‌انجامد تا انسان به چنین مرتبه‌ای نایل آید.

۱۱. چنین رتبه و جایگاهی به هر کسی دست نمی‌دهد؛ بسیار معدودند کسانی که به چنین افتخاری نایل آیند.

نقد: مقام شامخ نبوت را نمی‌توان به این صورت توجیه نمود. نبوت مقامی الهی و منصبی ربّانی است که خدای سبحان به هرکه مشیتش تعلق بگیرد، عطا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (انعام: ۱۲۴)

چگونه ممکن است انسانی - هرچند از نبوغ و استعدادی سرشار برخوردار باشد - بر اثر کمال تعقل، به جایی برسد که به مشاهده فرشتگان مقرب الهی نایل آید؟ و جالب‌تر آنکه با کمال نیروی تخیل، به اسرار غیب اطلاع یابد؟ و شگفتا که ایشان می‌فرماید: کمال قوه احساس منجر به تأثیر در اجسام مادی (اعجاز) خواهد شد، در حالی که اعطای معجزه به منظور اثبات رسالت و برداشتن موانع است، نه اینکه وقتی انسان به درجه خاصی از کمال عقلانی، تخیل و احساس برسد به طور قهری، به قدرت اعجاز نیز دست پیدا کند.

افزون بر این، مآصدرا در این تعبیر، به گونه‌ای به تحلیل پرداخته که گویی ممکن است کسی با اراده خویش، به شکوفایی قوه تعقل، تخیل و احساس خویش بپردازد و سرانجام، به مقام شامخ نبوت نایل آید و خداوند هم در این شرایط، او را با قدرت اعجاز تأیید نماید، در حالی که «نبوت» انتصابی است و نه ارادی. همچنین اعطای نبوت و قدرت اعجاز تدریجی نیست، بلکه با اراده حق تعالی و چه بسا یک‌شبه انجام شود. آیا حضرت موسی علیه السلام در طول هشت یا ده سال چوپانی برای حضرت

والاخبار الجزئیه منهم، و الاطلاع على الاخبار الماضیه والآتیة. و کمال القوة الحساسة یوجب له شدّة التأثير فی المواد الجسمانیة بحسب الوضع. فانّ قوة الحس تساوق قوة التحریک الموجبه لانفعال المواد و خضوع القوة الجرمانیه و طاعة الجنود البدنیة، و قلّ من الانسان من یکمّل فیہ جمیع هذه القوى الثلاث. فمن اتفق فیہ مرتبة الجمعیة فی کمال هذه النشآت الثلاث فله رتبة الخلافة الالهیة، و استحقاق ریاسة الخلق، فیکون رسولاً من الله یوحى الیه، و مؤیداً بالمعجزات، منصوراً على الاعداء، فله خصائص ثلاث. (۷۹)

در عبارات مزبور نکات ذیل درخور تأمل است:

۱. بیان مزبور به گونه‌ای به توجیه برهانی نبوت پرداخته است.
۲. به طور عمده، نبوت بستگی به میزان شناخت از طریق سه قوه حس، تخیل و تعقل دارد.
۳. وقتی انسان به رتبه ویژه‌ای از کمال تعقل برسد به ملأ اعلا و مشاهده فرشتگان الهی خواهد پیوست.
۴. کمال قوه تخیل (مصوره)، مشاهده اشباح مثالی و دست یافتن به عالم غیب و اطلاع از حوادث گذشته و آینده است.
۵. کمال احساس به شدت تأثیرش در اجسام مادی منجر خواهد شد.
۶. با رسیدن به این رتبه جامع، مقام خلافت الهی نصیب انسان خواهد گشت.
۷. چنین کسی به سمت رهبری خلائق مفتخر می‌گردد و بار رسالت الهی را بر دوش می‌گیرد.
۸. کسی که به چنین رتبه‌ای مفتخر گردد با معجزات درخشان، از جانب ساحت احدیت تأیید خواهد شد.
۹. کمالات مزبور ارادی است و به میزان عزم و اراده، شجاعت و بلندای همت انسان بستگی دارد.

فَابَّيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. ﴿احزاب: ۷۲﴾

ملاصدرا در بیان آیه مزبور چنین می نویسد:

ان «حقیقة الامانة» هی الفیض الالهی الاتم بلاواسطه، والمراد منه الفناء عن کل شیء والبقاء بالله، والانسان من بین الممكنات مخصوص بذلك. واما سمیت «امانة» لأن الفیض بلاواسطه هو من صفات الحق تعالی و معنی «عرض الامانة» عرض تحمل الفیض الوجودی علی وجه العاریة الماخوذة اولاً، المردودة اخيراً... و اما قوله «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» علی صیغة المبالغة ففیه الاشارة الی أن الظالم من یظلم غیره والظلم من یظلم نفسه، وكذا الجاهل من یجهل غیره والجهول من یجهل نفسه. اما ظلم الانسان علی نفسه فافناء ذاته و اماتته نفسه بالارادة، و اما جهله بنفسه فلأنه ما عرف نفسه و لم یعلم أنه لیست ذاته هذه البهیمیة الأکلة الشاربة الناکحة المائة... فصارت الظلومية و الجهولية فی حق حامل الامانة و مؤدی حقها مدحا، و فی حق الخائنین فیها ذما. (۸۰)

در تعبیر فوق نیز چند نکته درخور تأمل است:

۱. «امانت» مزبور در این آیه عبارت است از: فیض بی واسطه و اتم الهی و منظور از آن فنای از هر چیز و بقای به ذات خداوندی است که این امر ویژه انسان کامل است.
۲. منظور از «ظلم» ظلم به نفس است که عبارت است از: فنا نمودن ذات و میراندن خویش به موت ارادی.
۳. منظور از «جهول» عدم شناخت و معرفت نفس است؛ یعنی انسان خود را نشناخته و ندانسته که حقیقت وجودی اش تنها بعد حیوانی خوردن، آشامیدن، شهوت جنسی و حیات و ممات نیست. و

شعیب علیه السلام به چنان کمالی از تعقل و تخیل و احساس رسید که قدرت اعجاز پیدا کرد؟ به او گفته شد: ﴿الْقَهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ (طه: ۱۹) یا چنین رویدادی به طور دفعی و با یک غمزه و یژه پروردگار شکل گرفت؟

درباره حضرت یحیی علیه السلام نیز می فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ (مریم: ۱۲) و حضرت عیسی علیه السلام نیز نوزادی در گهواره بود که به اعجاز سخن گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ (مریم: ۳۰)

از یک سو، در قرآن می خوانیم: ما افراد ویژه ای را برگزیدیم و کتب آسمانی خود را در اختیارشان قرار دادیم: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (فاطر: ۳۲) و در خصوص اسرار غیبی می فرماید: خدای سبحان برای اطلاع از عالم غیب، هر که را بخواهد گزینش می کند: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۱۷۹) و از سوی دیگر، در قرآن مجید، به هیچ آیه ای بر نمی خوریم که نشانگر آن باشد و یا اشاره ای بر این باشد پیامبران علیهم السلام و از جمله نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر کمال تعقل به مشاهده فرشتگان نایل گشته و بر اثر کمال تخیل، به اسرار غیب دست یافته و بر اثر کمال قوه احساس، به تأثیر در اجسام مادی فائق آمده باشند.

۳. تحمل امانت: یکی از نشانه های کمال و شخصیت انسان، پذیرش امانت الهی است. قرآن کریم در یک مقایسه، برتری انسان بر سائر کائنات را این گونه بیان می نماید: انسان بار امانتی را پذیرفت که آسمان ها و زمین و کوه های با عظمت، قدرت تحمل آن را نداشتند. شگفتا که چگونه انسان از همه این موجودات سبقت گرفت و به این افتخار نایل آمد! ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

بزرگ الهی است، از ناحیه انسان ادا نمی‌شود؟! (۸۱) و شگفتا که مَلَّاصِدْرَا «ظلموم» و «جهول» را با دو رویکرد، هم مدح و هم مذمت به شمار آورده است! این در حالی است که ظهور و سیاق آیه تنها نشانگر ناسپاسی و مذمت نوع افراد است در برابر آن‌همه عظمت و کرامتی که خدای سبحان به انسان بخشیده است.

نتیجه‌گیری

۱. حکمت وجودی انسان در آفرینش، بسی شگفت‌تر از حکمت وجودی سایر کائنات است.
۲. بین قوه و استعداد انسان تا فعلیت تام، پلی به درازای بی‌نهایت کشیده شده است.
۳. از مطالعه خلقت انسان، بیش از سایر کائنات، می‌توان به وجود خدای هستی‌بخش پی برد.
۴. روح انسان از وحدت جمعی و اشتدادی برخوردار است، به گونه‌ای که ممکن است آثار رنگارنگ و چه بسا متضادی از یک شخصیت با عظمت مشاهده شود.
۵. از دیدگاه قرآن، هدف از آفرینش انسان، رحمت الهی و در نهایت، تقرب هرچه بیشتر به ساحت پروردگار است.
۶. قرآن انسان را مستعد گذر از حجاب‌های ظلمانی و نورانی می‌داند که در نتیجه، می‌تواند به ژرفای هستی و اسرار عالم ملکوت راه یابد.
۷. انسان کامل در قرآن، خلیفه‌الله است و مظهر جامع اسما و صفات الهی به شمار می‌رود.
۸. انسان کامل آینه تجلی پروردگار است. بار امانت الهی را با قوت بر دوش کشیده و از آزمون‌های بزرگ و دشوار، سرفراز بیرون آمده است. او اسطوره کمالات و به منزله یک امت است.

هیچ جهلی از این بالاتر نیست؛ چراکه جهل به نفس موجب جهل به ساحت ربوبی است، و این بزرگ‌ترین خسارت برای انسان به شمار می‌آید.

۴. بعد حیوانیت و جسمانیت تنها پوسته‌ای از وجود ماست. کانون اصلی و هسته مرکزی شخصیت انسان همان روح مجرد اوست.

۵. روح انسان نیز به نوبه خود، قشری دارد و لبی، و لب روح انسان روح است، و هموست که محبوب ذات احدیت است.

۶. ظلومیت و جهولیت را با دو رویکرد می‌توان لحاظ نمود:

الف. در حق کسی که امانت را حمل نموده و حق آن را ادا کرده است که در این صورت، برایش مدح به شمار می‌رود.

ب. در حق کسی که نسبت به این امانت خیانت ورزیده است که در این صورت، برایش مذمت به شمار می‌آید.

نقد: با این وصف، مَلَّاصِدْرَا «امانت» را گسستن از هر چیز و فنای فی‌الله دانسته است که اختصاصی به اوحدی از افراد و برخی از کمترین دارد، در حالی که رویکرد آیه مطلق انسان است، و عموم افراد بشر را شامل می‌شود. همچنین «ظلموم» را نوعی مدح برای انسان به شمار آورده، در حالی که «جهول» را جهل به نفس دانسته که نوعی مذمت است.

ظهور و دقت در سیاق آیه، اقتضا می‌کند که هر دو عبارت در مذمت انسان باشد: «ظلموم» به معنای «ناسپاس» در برابر این نعمت بزرگ الهی، و «جهول» هم به معنای «ناآگاه از قدر و منزلت خویشتن». بنابراین، تعبیر مذکور گلایه‌ای است از سوی حضرت احدیت که چرا حق آنچه سزای این سرمایه

- ۷- ر. ک: صائین‌الدین ابن‌ترکه، *تمهید القواعد*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۹۴-۲۱۵؛ خواجه نصیرالدین طوسی، همان، ج ۳، ص ۳۴۵؛ محمد داود قیصری، *شرح فصوص الحکم ابن عربی*، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۹۱.
- ۸- *نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، خ ۱۶۰.
- ۹- *مأصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۱، ص ۲۰.
- ۱۰- *همو، الشواهد الربوبیة*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۳۲۶.
- ۱۱- محمد تقی مصباح، *خودشناسی برای خودسازی*، ص ۲۴.
- ۱۲- سید حسین واعظی، *مرغ باغ ملکوت*، ص ۱۱۹-۱۲۲.
- ۱۳- عبدالله نصری، *سیمای انسان کامل در مکاتب*، ص ۳۶.
- ۱۴- همان، ص ۱۰۹.
- ۱۵- همان، ص ۱۲۲.
- ۱۶- نیز ر. ک: انفال: ۲۲؛ فرقان: ۴۴.
- ۱۷- اختلاف است در اینکه اشاره «ذلک» به اختلاف مزبور در آیه قبل برمی‌گردد و یا به رحمت، که علامه طباطبائی احتمال دوم را برگزیده‌اند (ر. ک: سید محمد حسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۱، ۶۳).
- ۱۸- محمد بن یزید حافظ، *سنن ابن‌ماجه*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۲، ص ۷۲۵، ح ۱۲۴۲.
- ۱۹- عبدالعلی عروسی حویزی، *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۱۳۲.
- ۲۰- محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۲، ص ۳۳.
- ۲۱- علامه طباطبائی دو احتمال دیگر را نقل می‌کنند: یکی آنکه ضمیر فاعل در یرفعه به «الکلم الطیب» بازگردد و ضمیر مفعول به «العمل الصالح»؛ بدین معنا که «الکلم الطیب» «العمل الصالح» را رفعت می‌بخشد، و یا آنکه ضمیر فاعل به خدای تعالی بازگردد؛ بدین معنا که عمل صالح را خدا رفعت می‌بخشد. ولی علامه در نهایت، همان احتمال اول - مزبور در متن را - ترجیح می‌دهند (ر. ک: سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۷، ص ۲۴).
- ۲۲- بقره: ۳۰.
- ۲۳- بقره: ۱۲۴.
- ۲۴- نحل: ۱۲۰.
- ۲۵- یوسف: ۵۴.
- ۲۶- یوسف: ۵۴.
- ۲۷- احزاب: ۲۱.
- ۲۸- واقعه: ۸۸.
- ۲۹- اسراء: ۷۹.
- ۳۰- برای مطالعه بیشتر، ر. ک: عبدالله جوادی آملی، *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، ج ۶، ص ۳۴۹.
- ۳۱- حسین خوارزمی، *شرح فصوص الحکم*، ج ۱، ص ۶۶-۸۰.
- ۳۲- عبدالرحمن بن احمد جامی، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، تصحیح ویلیام چیتیک، ص ۱۰۴.
۹. انسان کامل اسوه فرهیختگان بوده و در معراج، بر بال فرشتگان به پرواز درآمده است.
۱۰. انسان کامل سرآمد پیشتازان گشته و عالی‌ترین مراتب قرب را با «مقام محمود» یکجا احراز نموده است.
۱۱. جلای قلب در پرتو معرفت یقینی، نقش بارزی در معرفت ربوبی و کمال انسان دارد.
۱۲. برخی دنبال لذات دنیوی و برخی در پی حور و قصور اخروی و برخی در صدد رضوان الهی‌اند. برترین فضیلت آن است که انسان آینه قلب خویش را به گونه‌ای جلا بخشد که در آن، جز جمال الهی نمودار نباشد.
۱۳. دیدگاه *مأصدرا* در تبیین کمال انسان، علاوه بر نقطه نظرهای بدیع او، برگرفته از اندیشمندان و حکمای پیشین است. او همچنین از آیات قرآن و بیانات پیشوایان بزرگ اسلام بهره‌ وافر برده است.
۱۴. دیدگاه‌های *مأصدرا* به طور کلی، با قرآن و روایات همسوست. در این نگرش، به عنوان «نقاط اشتراک» ارزیابی شد.
۱۵. به نظر می‌رسد برخی از دیدگاه‌های *مأصدرا* با قرآن و روایات همسویی ندارد که به عنوان «نقاط اختلاف» مطرح گردید و نقد و ارزیابی شد.
- پی‌نوشت‌ها**
- ۱- خواجه نصیرالدین طوسی، *شرح‌الاشارات و التنبیها*، ج ۳، ص ۳۳۸.
- ۲- زکس، *فلسفه اخلاق*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، ص ۸۸.
- ۳- *مأصدرا، الحاشیة علی الهیات الشفاء*، ص ۲.
- ۴- حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن*، ج ۱۰، ص ۱۱۲.
- ۵- بنگرید به: مائده: ۴۶، ۶۴ و ۶۸؛ توبه: ۱۷؛ فتح: ۲؛ جمعه: ۵.
- ۶- ر. ک: ابو حامد غزالی، *احیاء علوم‌الدین*، تحقیق سید ابراهیم، ج ۳، ص ۴۳۸؛ محسن فیض کاشانی، *الحقایق*، تحقیق محسن عقیل، ص ۱۲۷؛ سید محمد عینائی، *آداب النفس*، تحقیق سید کاظم موسوی، ص ۲۵۶.

- ۳۳- حسین رزمجو، *انسان آرمانی و کامل*، ص ۳۱.
- ۳۴- مآخذ، *شرح اصول کافی*، تصحیح محمد خواجه‌ای، ص ۲۹۲.
- ۳۵- یوسف: ۵۳.
- ۳۶- یوسف: ۱۸.
- ۳۷- شمس: ۸ و ۷.
- ۳۸- قیامت: ۲.
- ۳۹- فجر: ۲۷.
- ۴۰- *نهج البلاغه*، خ ۱.
- ۴۱- همان، قصار ۱۰۸.
- ۴۲- مآخذ، *الشواهد الربوبية*، ص ۲۵۵.
- ۴۳- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۳۵۰.
- ۴۴- مآخذ، *الشواهد الربوبية*، ص ۲۱۸.
- ۴۵- مکی، *الجانب الغربي فی حل مشکلات محی‌الدین ابن عربی*، اهتمام و حواشی نجیب مایل هروی، ص ۴۲.
- ۴۶- *نهج البلاغه*، خ ۹۴.
- ۴۷- ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۱۸، ص ۳۳۶؛ محمدبن علی صدوق، *معانی الاخبار*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۹۵؛ عبدعلی عروسی حویزی، همان، ج ۴، ص ۳۷۹.
- ۴۸- مآخذ، *اسرارالآیات*، تصحیح محمد موسوی، ص ۲۳۷؛ همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۹۳.
- ۴۹- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸، ص ۷۵؛ فخرالدین، *مجمع‌البحرین*، تحقیق سیداحمد حسینی، ذیل واژه «نفس».
- ۵۰- مآخذ، *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۱۲۸.
- ۵۱- ر.ک: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۴، ص ۱۰؛ ج ۸۶، ص ۱۲۰.
- ۵۲- مآخذ، *المبدأ و المعاد*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، ص ۲۶۰.
- ۵۳- حسن حسن‌زاده آملی، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، ص ۷۰.
- ۵۴- عبدالواحدبن محمد تمیمی آمدی، *تصنیف غررالحکم و دررالکلم*، تحقیق مصطفی درایتی، ص ۴۴۴.
- ۵۵- *نهج البلاغه*، قصار ۱۴۷.
- ۵۶- مآخذ، *کسر اصنام‌الجاهلیة*، ص ۶۵.
- ۵۷- محمدداود فیضی، *شرح فصوص‌الحکم ابن عربی*، ص ۳۵۰.
- ۵۸- مآخذ، *کسر اصنام‌الجاهلیة*، ص ۷۵.
- ۵۹- مآخذ، *شرح اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۹۳؛ همو، *رساله سه اصل*، تصحیح سیدحسین نصر، ص ۷۳.
- ۶۰- مآخذ، *الحکمة المتعالیة*، ج ۶، ص ۳۶۸.
- ۶۱- خواجه نصیرالدین طوسی، همان، ج ۳، ص ۳۱۸.
- ۶۲- مآخذ، *رساله سه اصل*، ص ۷۳.
- ۶۳- مآخذ، *الحکمة المتعالیة*، ج ۷، ص ۹۱، فصل ۷.
- ۶۴- همان، ج ۹، ص ۲۳۰.
- ۶۵- مآخذ، *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۲۳۲.
- ۶۶- مآخذ، *شرح اصول کافی*، ج ۱، ص ۵۷۵؛ همو، *الواردات القلیبة فی معرفة الربوبية*، تصحیح و ترجمه احمد شفیعی‌ها، ص ۱۱۹.
- ۶۷- ر.ک: سیدهاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیرالقرآن*، ج ۱، ص ۲۳۱.
- ۶۸- مآخذ، *اسرارالآیات*، ص ۱۵۸.
- ۶۹- مآخذ، *تفسیرالقرآن‌الکریم*، ج ۲، ص ۳۶۵.
- ۷۰- به عنوان نمونه، ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، همان؛ فخرالدین رازی، *تفسیر کبیر*؛ فضل‌بن حسن طبرسی، *مجمع‌البیان*؛ محمدبن احمد قرطبی، *الجامع لاحکام‌القرآن*؛ محمودبن عمر زمخشری، *الکشاف*، همه موارد ذیل آیه.
- ۷۱- فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه سیدجلال مجتبی، ص ۱۹۰-۲۰۳.
- ۷۲- همان، ص ۳۷۳-۳۷۸.
- ۷۳- امیر دیوانی، *حیات جاودانه*، ص ۶۸.
- ۷۴- مآخذ، *العرشیة*، تصحیح غلامحسین آهنی، ص ۲۳۵.
- ۷۵- محمدکریم رحیمی، «ارتباط روح و بدن»، در: سایت انجمن علمی فلسفه و حکمت اسلامی.
- ۷۶- ظهور مزبور به آن دلیل است که این مرحله با مراحل قبلی تفاوت پیدا کرده و به همین دلیل عطف با «ثم» آمده و به جای «خلقت»، «انشاء» مطرح گردیده است. بنابراین، انسان جدیدی شکل گرفته است (ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۵، ص ۲۱).
- ۷۷- برخلاف دو نمونه دیگر در حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲ که ضمیر در «نفخت فیہ من روحی» به آدم برمی‌گردد، در آیه سجده، مرجع ضمیر مطلق انسان است (ر.ک: همان، ج ۱۶، ص ۲۶۳).
- ۷۸- ر.ک به تفاسیر: سید محمود آلوسی، *روح‌المعانی*؛ ابوحیان آندلسی، *بحرالمحیط*؛ فضل‌بن حسن طبرسی، همان؛ فخرالدین رازی، همان؛ محمدعلی شوکانی، *فتح‌القدیر*؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان؛ محمدبن احمد قرطبی، همان؛ سلطان‌محمد گنابادی، *تفسیر بیان‌السعادة*؛ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، همان؛ همه موارد ذیل آیه.
- ۷۹- مآخذ، *الشواهد الربوبية*، ص ۳۴۱.
- ۸۰- مآخذ، *اسرارالآیات*، ص ۱۵۸؛ همو، *شرح اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۶۶.
- ۸۱- ر.ک به تفاسیر: سید محمود آلوسی، *روح‌المعانی*؛ فضل‌بن حسن طبرسی، همان؛ فخرالدین رازی، همان؛ محمودبن عمر زمخشری، همان؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان؛ محمدبن احمد قرطبی، همان؛ همه موارد ذیل آیه.

- قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

- قیصری، محمد داود، **شرح فصوص الحکم ابن عربی**، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، ترجمه سید جلال مجتوی، چ هشتم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

- کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.

- گنابادی، سلطان محمد، **تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد**، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.

- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، چ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.

- مصباح، محمد تقی، **خودشناسی برای خودسازی**، چ نهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.

- مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.

- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، **تفسیر نمونه**، چ بیست و پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.

- مکی، **الجانب الغربي فی حل مشکلات شیخ محی الدین بن عربی**، به اهتمام و حواشی نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۴.

- ملأصدرا، **اسرار الایات**، تهران، حکمت، ۱۳۸۵.

- _____، **الحاشیه علی الهیات الشفاء**، قم، بیدار، بی تا.

- _____، **الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه**، تهران، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.

- _____، **الشواهد الربوبیه**، تعلیق و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.

- _____، **العرشیه**، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، مولی، ۱۳۶۱.

- _____، **المبدا والمعاد**، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.

- _____، **الواردات القلیبیه فی معرفه الربوبیه**، تصحیح احمد شفیع هاشمی، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸.

- _____، **تفسیر القرآن الکریم**، قم، بیدار، ۱۳۶۴.

- _____، **رساله سه اصل**، تصحیح سیدحسین نصر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

- _____، **شرح اصول کافی**، تصحیح محمد خواجه جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

- _____، **کسر اصنام الجاهلیه**، تهران، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۸۱.

- _____، **مفاتح الغیب**، تصحیح محمد خواجه جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

- نصری، عبدالله، **سیمای انسان کامل در مکاتب**، چ چهارم، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۶.

- واعظی، سیدحسین، **مرغ باغ ملکوت**، اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، ۱۳۸۵.

منابع

- **نهج البلاغه**، تحقیق صبحی صالح، بیروت، بی تا، ۱۳۸۷ق.

- آلوسی، سید محمود، **روح المعانی**، چ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

- آندلسی، ابو حیان، **بحر المحیط**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.

- بحرانی، سید هاشم، **البرهان**، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.

- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غرر الحکم و درر الکلم**، تحقیق مصطفی درایتی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۸۰.

- جامی، عبدالرحمن بن احمد، **نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص**، تصحیح ویلیام جیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

- جواد آملی، عبدالله، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، چ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۱.

- حافظ، محمد بن یزید، **سنن ابن ماجه**، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

- حسن زاده آملی، حسن، **انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه**، چ دوم، بی تا، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۱.

- خوارزمی، حسین، **شرح فصوص الحکم**، تهران، مولی، ۱۳۶۴.

- دیوانی، امیر، **حیات جاودانه**، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.

- رازی، فخرالدین، **تفسیر کبیر**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق.

- رزمجو، حسین، **انسان آرمانی و کامل**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

- زمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف**، بی تا، ادب الحوزه، بی تا.

- زکس، **فلسفه اخلاق**، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

- شوکانی، محمد علی، **فتح القدیر**، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.

- صائین الدین، علی بن محمد، **تمهید القواعد**، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، چ دوم، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.

- صدوق، محمد بن علی، **معانی الاخبار**، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.

- طباطبائی، سید محمد حسین، **تفسیر المیزان**، چ سوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۲ق.

- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

- طوسی، خواجه نصیرالدین، **شرح الاشارات والتنبيهات**، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۳۷۹.

- عروسی حویزی، عبدالله، **تفسیر نورالثقلین**، قم، دارالتفسیر، ۱۳۸۲.

- عینائی، سید محمد، **آداب النفس**، تحقیق سید کاظم موسوی، تهران، حیدری، ۱۳۸۰ق.

- غزالی، ابو حامد، **احیاء علوم الدین**، قاهره، دارالحديث، ۱۴۱۲ق.

- فیض کاشانی، محسن، **الحقایق**، تحقیق محسن عقیل، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.